

روحانیت و قدرت به روایت امام خمینی (ره)

عبدالوهاب فراتی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۰۹

چکیده

تعامل روحانیت و قدرت و میزان مشارکت آنان در ارکان مختلف حکومت از جمله مسائلی است که به لحاظ فقهی و تاریخی پرسش‌های زیادی برانگیخته است. اینکه آیا روحانیت مجاز است در قدرت حضور یابد و متولی امر سیاسی شود، بر فرض جواز، چه محدودیت‌هایی فراروی او قرار دارد، پرسش‌های مهمی هستند که تاکنون نظرگاه‌های مختلفی درباره آنها مطرح شده‌اند. برخی تصور می‌کنند حضور فقیه جامع‌الشرایط در رأس حکومت دینی دلیلی بر حضور دیگر روحانیون در قدرت است؛ این در حالی است که در نظریه ولایت فقیه سخنی در این باره نیامده و امام خمینی نیز در نظریه‌اش تکلیف سایر روحانیون را در ارکان حکومت روشن نساخته است. تکلیفی که به تدریج با تأسیس دولت دینی در ایران روشن شد و امام خمینی برای ورود آنان در حکومت مرزها و محدودیت‌هایی قائل گردید. این مقاله می‌کوشد به تحلیل اصل اولیه نزد امام خمینی و شرایط عدول از آن در باب ورود روحانیون به قدرت به مثابه یک الگوی تجربی و تاریخی بپردازد.

واژگان کلیدی: روحانیت، نظام سیاسی، اصل اولیه، منصب، تولی.

مقدمه

از آن هنگام که طلیعه پیروزی انقلاب اسلامی آشکار شد این پرسش نیز اهمیت یافت که روحانیت چه نقشی در ساختار قدرت سیاسی بعد از انقلاب خواهد داشت و چگونه تقاضاها و مطالبات خود را وارد سیستم سیاسی خواهد کرد؟^۱ پاسخ به پرسش، بیشتر متوجه امام خمینی و برخی از شاگردانش بود که پیش از همه در باب حکومت اسلامی نظریه‌پردازی کرده بودند. امام خمینی در مهم‌ترین اثر سیاسی خود یعنی ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف اشرف نوشت، علناً تأکید کرد که حاکمیت رسماً باید به فقیه تعلق گیرد، نه به کسانی که به علت جهل به قوانین اسلام مجبورند از فقها تبعیت کنند. ایشان در این اثر برخلاف فضای سیاسی حوزه علمیه نجف و ایران، روحانیت را به دخالت در امور و مقدرات کشور تشویق کرد، ولی هرگز بیان نکرد که مرادش از نحوه و گستره این دخالت چیست؟ آنچه مسلم بود آنکه این حکومت بدون ولایت (و نه نظارت فقیه) معنا نمی‌یابد و فقیه با به دست گرفتن قدرت سیاسی به حکومت اسلامی در عصر غیبت تحقق می‌بخشد. اما ضرورت‌هایی که یک دهه بعد یعنی سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمد، سبب شد تا امام خمینی از روحانیون بخواهد در سپهر قدرت مشارکت و ولی فقیه را در انجام مسئولیت‌ها و رسالت‌هایش، یاری کنند. باین‌همه، آن فقیه به خوبی می‌دانست که چنین ورودی تبعات مهمی دارد که بی‌توجهی به آن‌ها ممکن است به رسالت‌های اصیل روحانیت آسیب بزند. به همین دلیل او از آنان می‌خواست در ارکان دولتی حضور یابند. پاسخ به این پرسش‌ها که آن محدودیت‌ها چیست و برحسب چه الگویی ترسیم می‌گردید، را در مباحث آتی بی‌می‌گیریم. اما پیش از آنکه به بازخوانی چنین الگویی پردازیم بیان چند مقدمه بایسته است:

۱) امام خمینی و واگذاری شئون یا سمت‌های دولتی به روحانیون

از حدود ۲۰۰ حکم انتصابی که امام خمینی برای تصدی مشاغل مختلف از جمله شورای انقلاب، نخست‌وزیری، کمیته‌ها، تصدی وزارتخانه‌ها، دادگاه‌های شرع و ائمه جمعه صادر کرده‌اند، بیشترین آن‌ها به نام روحانیون بوده است. اگر اجازات شرعی را به این لیست بیفزاییم،

۱. نک: برهانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶.

بیشتر کسانی که چنین مجوزهایی گرفتند روحانی محسوب می‌شدند. البته افراد غیرروحانی در میان آن‌ها وجود دارد که بسیار اندک‌اند. این‌گونه مشاغل با سمت‌های دولتی متفاوت‌اند و روحانیت در طول تاریخ و بر پایه دلایل دینی و بر اساس هویت صنفی خود در قامت جانشینان امامان معصوم (علیهم‌السلام)، پرداختن به برخی مشاغل و امور را جزو تکالیف عینی یا کفایی خود دانسته، توان و وقت خود را صرف انجام آن تکالیف می‌کرده است.

البته برخی فقها اموری مثل قضاوت و اجرای حدود را از مختصات عصر معصوم (علیه‌السلام) و عمل به چنین اموری از سوی فقها را غیرمجاز می‌دانند. باین‌همه بیشتر فقها هم به لحاظ تجربه تاریخی و هم از نظر فقهی به انجام قضاوت‌های شرعی و اجرای پاره‌ای از حدود شرعی می‌پرداختند و تنها برخی از فقها همچون امام خمینی نصب قاضی و اقامه نماز جمعه را از شئون حکومت اسلامی دانسته‌اند و در شرایطی که حکومت اسلامی وجود نداشته باشد، نصب قاضی و امام جمعه از سوی دولت جائر غیرشرعی می‌انگازند. به همین دلیل در وضعیتی مثل جمهوری اسلامی که حکومت اسلامی استقرار یافته و اعمال حاکمیت می‌کند، امور و شئون مذکور تحت اشراف ولی فقیه قرار می‌گیرد و به صورت قانونمند و از طریق تشکیلات خاصی که بودجه و امکانات آن از دولت اسلامی است به روحانیون واگذار می‌شود. حتی ولی فقیه می‌تواند بنا به مصالحی که تشخیص می‌دهد حدود تعزیرات - چه شرعی و چه حکومتی - را که حق فقهای جامع‌الشرایط و از مناصب سنتی روحانیون بلندپایه به حساب می‌آید، به نهادی عرفی همچون مجمع تشخیص مصلحت نظام واگذار کند. این نشان می‌دهد که برخی مناصب و مشاغلی که امروزه روحانیون در جمهوری اسلامی عهده‌دار آن هستند، مشاغل سنتی و غیردولتی آنان به حساب می‌آیند و ربطی به مشاغل دولتی در جمهوری اسلامی که محل گفت‌وگوهای ما در این مقاله است، ندارند. طبق این دیدگاه، چنین مشاغلی در کلیت عصر غیبت، اعم از اینکه حکومت عادل باشد یا جائر، به کسانی تعلق دارد که جانشینان امام معصوم (علیه‌السلام) به حساب آمده و عهده‌دار برخی وظایف بر زمین مانده معصوم‌اند. این وظایف که به صورت گسترده و پراکنده از سوی تمام روحانیون در تمام اقصی نقاط کشور به انجام می‌رسند، در برخی موارد نیازمند سازمان‌دهی حکومت اسلامی‌اند و طبعاً ولی فقیه که خود متولی این امور در حکومت اسلامی به شمار می‌رود، می‌تواند با اجازات شرعی، آن‌ها را به دیگر روحانیون واگذار کند. شیخ مفید در المقنعه به بیان مصادیقی از ولایت ائمه (علیهم‌السلام)

می‌پردازد که از سوی آنان به فقها واگذار شده‌اند. این مصادیق عبارت‌اند از: ۱. ولایت بر امامت در نمازها؛ ۲. ولایت قضا؛ ۳. ولایت اقامه حدود؛ ۴. ولایت زکات؛ ۵. ولایت تنفیذ وصایا.^۱

اثبات ولایات پنج‌گانه برای فقیهان در عصر غیبت، به عصر حاکمیت حاکم عادل اختصاص ندارد و از حقوق آنان به حساب نمی‌آید، بلکه وظیفه و تکلیفی است که بر دوش آن‌ها نهاده شده و آنان نمی‌توانند از آن سربیزی کنند. بر مؤمنان نیز مادامی که فقیهان در خدمت اطاعت الهی هستند و از حدود ایمان خارج نشده‌اند، واجب عینی است که او را مساعدت کنند.^۲

۲) امام خمینی و اعتماد به روحانیت^۳

شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد امام خمینی، فردی خوش‌بینانه به حساب می‌آمد و میزان اعتمادشان به افرادی که مسئولیتی به آن‌ها می‌سپرد زیاده بوده است. شاید بیش از همه، امام خمینی به توده‌های مردم اعتماد می‌ورزید و در همیاری آنان در سرنگونی سلطنت پهلوی اعتماد می‌نمود و همواره نیز تأکید می‌کرد که آنان تا آخر در کنار او ایستاده‌اند. البته در جایی نیز گفته بود: «من آدم دیرباوری هستم». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱ / ۳۸۸) او این دیرباوری را در مقابل سخنان و عملکرد کسانی می‌فرمود که از نظر او دلسوز دین و کشور محسوب نمی‌شدند. با این همه، مروری بر واژه‌های «اعتماد» و «اطمینان» در آثار امام خمینی نشان می‌دهد که «ظاهراً» اعتمادی که در امور سیاسی، اجتماعی، تبلیغی و مالی به روحانیون داشت بیش از اعتمادی بود که به دیگران داشته است. تأکید ما بر کلمه «ظاهراً»^۴ در مقابل عده‌ای است که تأکید می‌کنند امام فقط به روحانیون اعتماد داشت و اعتماد او به دیگران از سر مصلحت یا به دلایل دیگر بود.

همچنین ممکن است کسی با توجه به نامه امام خمینی در آذرماه ۱۳۵۷ درباره ویژگی‌های اعضای شورای انقلاب که در آن تأکید شده بود این اعضا «از طبقه روحانیون نباشند» (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۵۱/۵) قانع شود که امام خمینی در آغاز علاقه‌ای به حضور آنان در

۱. نک: شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۸۱۱، ۲۵۲، ۶۷۵ و ۸۱۰.

۲. نک: شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۶۰.

۳. در نگارش این قسمت، مهرون تأملات و مقالات دکتر سیدعلی قادری هشتم که برخی آثار خویش را در اختیار بنده گذاشت.

۴. نک: قادری، ۱۳۸۴: ۳۲.

روحانیت و قدرت به روایت امام خمینی (ره) / فراتی ۴۹

شورای انقلاب نداشته است. با این همه، دلایل زیادی هست که نشان می‌دهد آن فقید به روحانیت در قامت پاسداران اسلام، بیش از هر قشری دیگر اعتماد داشت و همواره می‌کوشید اعتماد مردم به آنان را نیز افزایش دهد.^۱ البته در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تمایلی به حضور آنان در پست‌های دولتی نداشت؛ تمایلی که به تدریج برطرف شد و روحانیت بنا به ضرورت‌هایی که امام خمینی تشخیص می‌داد وارد عرصه تصدی‌گری گردید. اوج این اعتماد را می‌توان در مسئله ریاست جمهوری پس از شهادت محمدعلی رجایی مشاهده کرد: «ما آن روز خیال می‌کردیم که در این قشرهای تحصیل کرده و متدین و صاحب افکار، افرادی هستند که بتوانند این مملکت را به آن‌جوری که خدا می‌خواهد ببرند، آن‌طور اداره کنند؛ وقتی دیدیم که نه، ما اشتباه کردیم، آمدند بعضی‌شان خودشان را به ما جا زدند، ما هم که غیب نمی‌دانیم و بعضی‌شان هم خوب بودند، لکن رأیشان با رأی ما مخالف بود». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۶/۳۵۱)

۳) امام خمینی و احیای مجدد روحانیت

بدون تردید، امام خمینی توانست پس از چند دهه سکوت و انفعال در حوزه‌های علمیه، روحانیت را برخلاف میل سنتی‌ها، به سرنوشت سیاسی جامعه پیوند زند و بدین‌گونه با تغییر جغرافیایی کانون مخالفت با رژیم پهلوی، یعنی از تهران به قم، برای همیشه بر اهمیت قم بیفزاید،^۲ و همواره آن را خواسته و ناخواسته با مسائل جامعه درگیر سازد. این رویداد که مورد استقبال روشن‌فکران دینی و توده‌های مردم قرار گرفت، بر اعتبار گذشته روحانیون افزود و امکان حکومت‌مداری را برای آنان فراهم کرد. پیش از آن، روحانیت پس از شکست نهضت مشروطه به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن رضاخان، منزلت پیشین خود را نسبتاً از دست داده بود. فراتر از آنچه در متون تاریخی در باب کاهش اعتبار روحانیون در آن دوران، وجود دارد، مروری بر ادبیات اجتماعی امام خمینی به‌ویژه در کتاب کشف اسرار نشان می‌دهد که اکثریت روزنامه‌نگاران آن دوره با روحانیت مخالف بودند و مردم بر اثر تبلیغات سوئی که علیه روحانیت به راه انداخته بودند، به روحانیون بی‌احترامی می‌کردند.

۱. نک: ربانی خوراسگانی، ۱۳۷۸.

۲. نک: فراتی، عبدالوهاب، ۱۳۸۶: ۹۱.

در برخی دیگر از پیام‌ها و گفته‌های امام خمینی، گله از وضع آن روزگار و هشدار به روحانیون موج می‌زند. او به خوبی دریافته بود که روحانیت هم در اثر تبلیغات بیرونی و هم به جهت مشکلات داخلی اعتبار گذشته را ندارد و دوران پراوتهایی را می‌گذراند. امام خمینی در نامه‌ای (سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ش) به آیت‌الله فلسفی از او خواسته بود برای تقویت آیت‌الله بروجردی و حل مشکلات مالی حوزه، از متولیان بازار تهران مساعدت گیرد. او در این نامه تأکید کرد که اولاً، مسلمین فرصت‌های زیادی را از دست داده و سنگرهایی را به دشمنان تسلیم کرده‌اند؛ ثانیاً، عده‌ای (از روحانیون) به علت جهالت نسبت به وضعیت دنیا و عده‌ای به واسطه تبلیغات دشمن و عده‌ای برای بازارگرمی خود، مانع اصلاح در حوزه‌ها هستند. اما آنچه در این نامه اهمیت بیشتری داشت آن بود که «خطر انحلال حوزه‌های نجف، قم، اصفهان، مشهد و سایر بلاد وجود دارد».^۱ این فراز در شرایطی که همه گمان می‌کنند حوزه‌های علمیه در عصر زعامت آیت‌الله بروجردی به عصر طلایی و ثبات خود رسیده است حکایت از آن داشت که روحانیت همچون در فرایند تحولات آن دوره، رو به ضعف است. به همین دلیل او کوشید همه‌جانبه از آیت‌الله بروجردی حمایت کند و برای رفع مشکلات مالی حوزه، از آیت‌الله فلسفی بخواهد از بازاریان تهران مساعدت گیرد؛ چیزی که هرگز در دوره زعامت خویش انجام نداد و هیچ‌گاه برای پرداخت شهریه طلاب از دیگران مساعدت نگرفت.

تلاش امام خمینی برای اعتبار بخشیدن به حوزه و زعامت آن، پس از فوت آیت‌الله بروجردی نیز ادامه یافت که از آن سخن بسیار گفته شده است. بالین‌همه، هنوز حوزه‌های علمیه و روحانیت در وضعیت مطلوب به سر نمی‌بردند. شواهد تاریخی بسیار نشان می‌دهند که روحانیت در آن سال‌ها حداقل از نظر فرد دغدغه‌مندی مثل امام خمینی اوضاع نابسامانی داشته است؛ پدیده‌ای که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی کاهش یافت و روزه‌روز بر اعتبار و منزلت اجتماعی روحانیت افزوده شد. این اعتبار که حتی به اقبال عمومی مردم جهت به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط روحانیون نیز منجر گردید «امکانی» بود که امام خمینی برای روحانیت فراهم کرد.^۲

۱. نک: فراتی، ۱۳۸۶: ۲۴-۲۵.

۲. نک: امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۸/۲۴۷-۲۴۸؛ ۱۳/۴۳۰.

۴) امام خمینی و نفی تز اسلام منهای روحانیت

شاید شگفت‌ترین فرازی که از بیانات امام خمینی در این باره وجود دارد این جمله باشد: «آخوند یعنی اسلام، روحانیون با اسلام در هم مدغمند». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۴۶۱/۷) در واقع او با تأکید بر این نکات که:

- «روحانیون جانشینان انبیا هستند»: (جمعی از نویسندگان تبیان، ۱۳۷۴: ۶۵)
- «روحانیت، حافظ شریعت و مبلغ رسالت است»: (جمعی از نویسندگان تبیان، ۱۳۷۴: ۶۸)
- «علما، ناصح و مشفق امت‌اند»: (جمعی از نویسندگان تبیان، ۱۳۷۴: ۸۰)
- «علما، امین و خادم مردم‌اند»: (جمعی از نویسندگان تبیان، ۱۳۷۴: ۸۴)
- «روحانیت، درد اسلام و سنگر مقاومت است»: (جمعی از نویسندگان تبیان، ۱۳۷۴: ۸۷)
- «روحانیت پشتوانه ملت و حافظ استقلال کشور است» (جمعی از نویسندگان تبیان، ۱۳۷۴: ۹۷)

وجود فاصله یا تفاوت میان روحانیت و اسلام را نفی و بدین‌گونه آن دو را در هم و مدغم می‌دانست: «من به شما جمعیت‌ها نصیحت می‌کنم که مسیر خودتان را از اسلام جدا نکنید، مسیر خودتان را از روحانیت جدا نکنید، این قدرت الهی را، این قدرت روحانیت که یک قدرت الهی است از دست ندهید، اگر این قدرت از دست برود شما هیچ خواهید بود. این قدرت روحانی است که مردم را به کوچه‌ها می‌کشد، قدرت اسلام است که از حلقوم روحانیت بیرون می‌آید این‌ها را نشکنید، خدایا تو می‌دانی که من برای اینکه معمم هستم از روحانیت طرفداری نمی‌کنم؛ برای اینکه می‌دانم این قشرند که می‌توانند ملت را نجات بدهند، این قشرند که مردم آن‌ها را می‌خواهند». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۶۰/۸)

با این همه، به رغم پاسداشت کلی روحانیت، امام خمینی از گروهی از روحانیون نیز گله می‌کند که او از آن‌ها به «روحانیون قشری» یاد می‌کرد. قشریون به گروهی گفته می‌شود که معتقد به قالب‌هایی ثابت برای محتوای دینی‌اند و هرگونه تحول در قالب‌ها را به‌عنوان بدعت مذموم می‌شمارند. به همین دلیل امام خمینی خطاب به طلاب جوان فرمود: «پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس‌مآبی و دین‌فروش عوض شده است. شکست‌خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند.

آن‌ها که به خود اجازه ورود در امور سیاسی را نمی‌دادند، پشتیبان کسانی شدند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند...» (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۲۱ / ۲۸۱-۲۸۲)

در گذشته نیز سلاطین و پادشاهان تلاش می‌کردند دین از محتوا خارج شود و به همین دلیل اکثر به آن گروه از روحانیون عنایت ویژه داشتند که ظواهر و قالب دینی را بالمطابقه یکی می‌دانستند. به همین دلیل، امام خمینی با به کارگیری اصطلاح «آخوند درباری» - که از سال ۵۶ تا ۱۳۶۷ مجموعاً هفده بار در بیانات وی به کار رفته است - بیش از آنکه به مدیحه سرایی آنان از سلاطین عنایت داشته باشد به بخش بی‌محتوا بودن دین که مزاحمتی برای دربارنشینان نداشته توجه می‌دهند.

برآیند گفت‌وگوهای مجمل ما درباره چهار مقدمه مذکور، تأکیدی بر این مطلب مهم بود که پیش از ترسیم و تبیین الگوی مناسبات روحانیت و حکومت اسلامی از منظر امام خمینی، ضروری است که بدانیم:

۱. نخستین کسانی که به ندای امام خمینی در پیوستن به نهضت اسلامی، پاسخ مثبت داده و تا آخر پای انقلاب اسلامی ایستاده یا می‌ایستند روحانیون هستند.

۲. امام خمینی ظاهراً به روحانیت بیش از اقشار دیگر اجتماعی اعتماد می‌ورزیدند و همواره از مردم می‌خواست به آنان اعتماد کنند.

۳. به تبع چنین اعتمادی، اکثر احکام انتصابی امام خمینی، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نام روحانیون متعهد صادر شده است.

۴. ضرورت وجودی روحانیت برای حفظ و بقا اسلام به گونه‌ای است که امام خمینی اسلام و روحانیت را در ترادف با یکدیگر به کار می‌برد و از مردم می‌خواست همواره پشتیبان آنان باشند.

۵) امام خمینی و الگوی تعامل روحانیت و حکومت اسلامی

با اتکا بر چنین نکات مهمی، هم‌اینک می‌توان به تبیین نحوه مناسبات روحانیت و حکومت اسلامی از منظر امام خمینی پرداخت. همچنان که قبلاً نیز اشاره شد، روحانیت از منظر امام خمینی، وظایف و شئونی دارد که فراتر از شرایطی اند که در آن حکومت اسلامی مستقر شده باشد.

این وظایف که در کلیت عصر غیبت، جریان دارند معمولاً از مقید شدن به شرایطی خاص می‌گیرند و همواره خود را در هر موقعیتی بازتولید می‌کنند. هدایت و ارشاد مردم، مبارزه با ظلم، بیدارسازی مردم در مقابله با دشمنان دین، حفظ استقلال و آزادی کشور اسلامی و حمایت از محرومین و پابرهنگان از جمله این وظایف هستند^۱ که بود و نبود حکومت اسلامی در قبض و بسط آن‌ها نقشی ندارد و همواره به‌عنوان رسالت دینی روحانیت باقی می‌مانند. با این‌همه، سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا روحانیت به هنگام برپایی دولت اسلامی، نقشی فراتر از آنچه گفته شد پیدا می‌کند یا نه؟ و به سخنی دیگر آیا روحانیت می‌تواند جهت انجام وظایف صنفی خود، وارد مشاغل دولتی شود یا نه؟ پاسخ امام خمینی به این پرسش به تأسیس اصلی عام در این باره، منجر شده که از آن می‌توان به «اصل عدم ورود نهاد روحانیت به پست‌های دولتی» یاد کرد که اتفاقاً در هر دو دوره حاکم جائز و حاکم عادل جریان دارد مگر آنکه ضرورتی عرفی یا شرعی، آن را مقید سازد. مفهوم غیر مطابقی این اصل آن است که ورود روحانیون به شئون و پست‌های غیردولتی که برخاسته از هویت صنفی روحانیت و نیابت آنان از امام معصوم (علیه‌السلام) است بلامانع است و نه تنها در تحقق رسالت دینی آن‌ها خللی وارد نمی‌کند، بلکه بخشی از وظایف دینی آن‌ها به حساب می‌آید، چراکه عمل چنین اموری به نحو واجب کفایی یا عینی تنها متوجه روحانیون است. اما مفهوم مطابقی این اصل آن است که پرداختن به امور دولتی که احتمالاً در وظایف دینی روحانیت ایجاد اختلال می‌کند امری است غیر ضروری و تکلیفی شرعی متوجه آن نشده است. شهید مطهری دیدگاه امام خمینی در این باره را این‌گونه روایت می‌کند: «با اینکه حکومت، اسلامی است ایشان (امام خمینی) ... با اینکه روحانیون بیایند جز دولت شوند و پست‌های دولتی را رسماً اشغال کنند مخالف‌اند ... به‌رحال روحانیت نه به‌طور مجموعه و دستگاه روحانیت، نباید وابسته به دولت بشود و نه افرادی از روحانیت بیایند پست‌های دولتی را به جای دیگران اشغال کنند، بلکه روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحرافات حکومت‌ها و دولت‌هاست حفظ کند». (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۶)

و درجایی دیگر می‌افزاید: «امام صریحاً فرموده‌اند که من موافق نیستم حتی در جمهوری اسلامی، روحانیون پست‌های دولتی را بپذیرند البته بعضی کارها در صلاحیت روحانیت است

۱. جعفر برهانی در کتاب روحانیت و حکومت به مصادیق چنین وظایفی اشاره می‌کند. (نک: جعفر برهانی، ۱۳۸۷: ۱۷۱-۱۸۶)

از قبیل استادی، معلمی، قضاوت، اما روحانیون نباید کار دولتی بپذیرند، آن‌ها باید در کنار دولت بایستند و آن را ارشاد کنند، آن‌ها باید بر فعالیت دولت نظارت و مراقبت داشته باشند شاید یک طریق معقول برای اعمال نظارت، تأسیس همان دایره امریه معروف و نهی‌ازمنکر باشد که باید مستقل از دولت عمل کند». (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۸۶)

اما آنچه عمومیت چنین اصلی را برهم می‌زند و برحسب شرایط و الزامات خاصی آن را مقید به خود می‌کند موقعیتی است که در آن، ماندن افراد غیرروحانی در پست‌های کلیدی، به اهداف دولت اسلامی خدشه وارد می‌کند و در کارکردهای حکومت نیز ایجاد اختلال می‌نماید. تنها در چنین شرایطی است که امام خمینی متقاعد می‌شود بخشی از روحانیون با پذیرش مسئولیت‌های دولتی که جنبه کلیدی دارند در تحقق اهداف و وظایف حکومت اسلامی به ولی فقیه زمان خود یاری رسانند. این مسئولیت که برحسب ضرورت‌ها و الزامات عرفی و شرعی، بر دوش روحانیون نهاده می‌شود، تکلیفی است که در امتداد وظایف شرعی و پیشین آنان قرار می‌گیرد.^۱

بالین همه این تکلیف خود نیز محدوده‌ای روشن دارد؛ نخست آنکه روحانیت باید مسئولیت‌هایی بپذیرد که در میان رده‌های مدیریتی نظام سیاسی، کلیدی و بااهمیت قلمداد گردند؛ مثل تصدی وزارتخانه‌ها و نمایندگی مجلس، به همین دلیل، پست‌های رده پایین دولتی مشمول چنین استثنایی نمی‌گردد، زیرا ورود روحانیون به همه این پست‌ها، مانع انجام رسالت‌های اصیل آنان می‌شود و البته روحانیت نیز فاقد چنین نیروهایی در این سطح از مدیریت است. دوم آنکه، در چنین شرایطی تنها

۱. اما تکلیف داریم که قضاوت و سایر جهات را حفظ کنیم تا زمانی که جمهوری اسلامی در سیر خود قرار بگیرد، آنگاه علما به پست‌های خودشان که از همه شریف‌تر است برگردند و من از ابتدا همین مطلب را می‌گفتم که علما شأنشان نیست که مسئولیت دولتی بپذیرند، خیال می‌کردم بدون آن‌ها کارها درست انجام می‌شود ولی پس از مدتی دیدم که اگر به این وضع باقی بمانیم اصل اسلام در خطر می‌افتد و از آن معنای اول برگشتم و تا مادامی که این‌ها اشخاص صالح را بجای خود پیدا نکرده‌اند باید باشند». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۸/۱۰۱) و درجایی دیگر می‌افزاید:

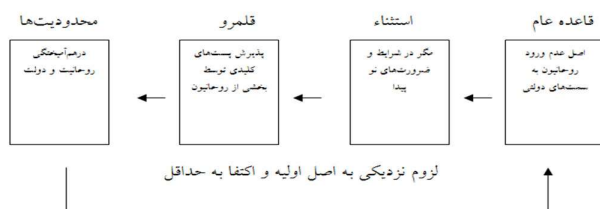
«من از اول که در این مسائل بودیم... این کلمه را گفته‌ام که روحانیون شغلشان یک شغل بالاتر از این مسائل اجرایی است و اگر چنانچه اسلام پیروز بشود، روحانیون می‌روند سراغ شغل خودشان لکن وقتی ما آمدیم وارد معرکه شدیم... (دیدیم که اگر این‌ها بخواهند بر امور کشور تصدی کنند) این کشور به حلقوم آمریکا و شوروی می‌رود... و لهذا چون دیدم که ما نمی‌توانیم در همه‌جا یک افرادی پیدا بکنیم که صد در صد برای آن مقصدی که مقصد حکومت اسلامی است، کار کند... ما تن دادیم به اینکه رئیس‌جمهورمان از علما باشد و گاهی رئیس، فرض کنید که نخست‌وزیرمان هم همین‌طور...». (امام خمینی، ۱۳۴۹/۱۶-۳۵۰).

بخشی از روحانیون لازم است به سمت‌های دولتی روی آورند. این بدین معناست که چنین تکلیفی متوجه همه روحانیون نخواهد بود و اغلب آنان باید به انجام همان رسالت‌های تاریخی خویش اشتغال داشته و ناظر حکومت اسلامی از جمله روحانیون شاغل در قدرت باشند. البته ممکن است همواره در کلیدی بودن سمتی دولتی یا احراز ضرورت شرعی، توسعه مصداقی پیش آید و بدین گونه حضور روحانیون در پست‌های دولتی را گسترش دهد و تعداد بی‌شماری از آنان را ناخواسته به تصدی‌گری مشغول سازد. این همان چیزی است که عرصه استثنا بر اصل یادشده را فراخ‌تر می‌کند و کلیت روحانیت را با امر حکومت‌مداری درگیر می‌نماید. به‌راستی مرزهای تعاملی که بین روحانیت و حکومت اسلامی در شرایط جدید به وجود می‌آید تا کجا امتداد پیدا می‌کند و برحسب چه معیاری روحانیت باید از حضور خود در دولت بکاهد؟ پاسخ امام خمینی به این پرسش کلی اما دقیق است و آن اینکه، روحانیت نباید کلاً در دولت اسلامی آمیخته شود و در سایه چنین امتزاجی، استقلال پیشین خود را از دست بدهد. روحانیت، نهادی است مدنی که فراتر از دولت، رسالت‌های زیادی در پیش رو دارد. او علاوه بر مردم، به ارشاد دولت نیز می‌پردازد و در ترسیم وضعیت مطلوب اسلامی به مجموعه نظام کمک و طبعاً آن را نیز کنترل می‌کند.

در صورتی که در هم آمیخته‌شدنش با قدرت بسط پیدا کند، قطعاً از انجام رسالت‌هایش بازمی‌ماند؛ به همین دلیل شهید مطهری معتقد بود که روحانیت باید همچون گذشته به صورت مستقل و مردمی باقی بماند تا در هدایت، نظارت و جلوگیری از انحرافات دولت‌ها و بدعت‌ها و تعقیب اهداف و مقاصد خود توفیق حاصل نماید. آیت‌الله مطهری در اشاره به پیشنهاد امام خمینی مبنی بر تأسیس اداره‌ای مستقل و در کنار دولت به نام «اداره امر به معروف و نهی از منکر» می‌افزاید: «این نظریه بر اساس نظریه دیگری است که ایشان درباره روحانیت دارد که روحانیت باید مستقل بماند... با اینکه حکومت، اسلامی است ایشان معتقدند که روحانیت باید مستقل و به صورت مردمی - مانند همیشه - باقی بماند و روحانیت آمیخته با دولت نشود. ایشان با اینکه روحانیت به طور کلی وابسته به دولت شود - آن‌چنان‌که روحانیت اهل تسنن هست - به شدت مخالف‌اند ولو در دوره حکومت اسلامی». (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۶)

ویژگی مردمی و مستقل از دولت‌ها بودن روحانیت که امروزه نیز از سوی مراجع تقلید مورد تأکید قرار می‌گیرد آنگاه دچار آسیب می‌شود که مجموعه روحانیت جزو دولت به شمار آید و

بدتر از همه، نهاد روحانیت تبدیل به گروه سیاسی، رقیب سایر احزاب و جناح‌های سیاسی برای تصاحب قدرت شود.



برآیندی چنین ایده‌ای در باب مشارکت روحانیت در قدرت سیاسی آن است که:

۱. در شرایطی که در تحقق وظایف و اهداف حکومت اسلامی میان تصدی‌گری روحانیون و غیرروحانیون، فرقی نباشد، ترجیحاً روحانیت در قدرت سیاسی مشارکت نکند و با ارشاد، نظارت و کنترل کارگزاران دولتی، در اسلامی شدن حکومت مساعدت کند.

۲. اما در فرضی که تحقق اهداف حکومت اسلامی منوط به تصدی‌گری روحانیت در سپهر قدرت باشد، روحانیت باید در گستره‌ای از قدرت، مشارکت کند که عنصر مردمی و مستقل بودنش از دولت خدشه‌دار نگردد. به محض بروز نشانه‌هایی از این دست روحانیت باید به اصل اولیه، متمایل و جهت به حداقل رساندن آسیب‌های فرارویش حضور خود در ارکان دولت را کاهش دهد.

امام خمینی در کنار تأکید وافر خود مبنی بر مشارکت روحانیت در ارکان حکومت اسلامی به آسیب‌های مهمی که ممکن است فراروی چنین مشارکتی به وجود آید نیز اشاره کرده‌اند که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) غفلت از شئون روحانیت: از نظر امام خمینی ورود روحانیت به عرصه تصدی‌گری هرگز نباید شئون آنان را که بر همه چیز مقدم است فراموش کنند. این بدین معناست که «درعین حال باید آن شغلی را که دارند از آن دست برندارند، گمان نکنند به اینکه آن وقت [سابقاً] این گمان بود [که] ما هیچ نباید دخالت کنیم، حالا گمان این باشد که ما شغلمان فقط دخالت است». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۳/۱۴)

ب) دوری جستن از زئی طلبگی و ساده‌زیستی و روی آوردن به تشریفات: «من اکثر موفقیت‌های روحانیت و نفوذ آنان را در جوامع اسلامی، در ارزش عملی و زهد آنان می‌دانم باید

بیشتر از گذشته به آن پرداخت. هیچ چیزی به زشتی دنیاگرایی روحانیت نیست و هیچ وسیله‌ای هم نمی‌تواند بدتر از دنیاگرایی، روحانیت را آلوده کند». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۲۱/۹۹)

ج) «دخال‌ت روحانیت در امور حکومتی نباید به اختلال در نظم کشور منجر شود: به‌ویژه روحانیونی که خارج از ساختار حکومت‌اند و مأموریتی دولتی ندارند باید مطالبات خود را از مجاری قانون پیگیری کنند. برای مثال اگر اشتباهی از یکی از مقامات دولتی دیدند نباید در منابر آبروی او را ببرند، در خلوت به او تذکر دهند؛ اگر گوش نداد از مجاری قانونی پیگیری کنند. علاوه بر این دخالت‌های آن‌ها در اموری که در صلاحیت آن‌ها نیست غیر مشروع است و لطمه‌ای که از آن به وجود می‌آید از گناهان بزرگ و نابخشودنی است». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۶/۳۹۴)

د) عدم تضعیف دولت از روی ذائقه: «و بالاخره اینکه در شرایطی که دولت اسلامی، استقرار یافته و پشتیبانی از آن لازم است به بهانه اینکه مسئله‌ای برخلاف ذائقه‌ی شماس‌ت یا برخلاف مسائل اسلامی است و از حکومت اسلامی صادر شده است، با دولت مقابله نکنید و آن را تضعیف ننمایید. او را نصیحت کنید چنانچه نصیحت گوش نکرد به مصادر امور مراجعه کنید». (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۹/۲۵۰؛ ۱۸/۴۶۹ و ۲۱۷)

نتیجه‌گیری

مروری بر یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که از نظر امام خمینی در شرایطی که در تحقق وظایف و اهداف حکومت اسلامی میان تصدی‌گری روحانیون و غیرروحانیون، فرقی نباشد ترجیحاً روحانیت در قدرت سیاسی د و با ارشاد، نظارت و کنترل کارگزاران دولتی، در اسلامی شدن حکومت مساعدت کند. اما در فرضی که تحقق اهداف حکومت اسلامی منوط به تصدی‌گری روحانیت در سپهر قدرت باشد روحانیت باید در گستره‌ای از قدرت، مشارکت کند که عنصر مردمی و مستقل بودنش از دولت خدشه‌دار نگردد. به‌محض بروز نشانه‌هایی از این‌دست، روحانیت باید به اصل اولیه، متمایل و جهت به حداقل رساندن آسیب‌های فرارویش، حضور خود در ارکان دولت را کاهش دهد.

کتاب‌نامه

- برهانی، جعفر (۱۳۸۷)، روحانیت و حکومت، جایگاه روحانیت در اندیشه سیاسی امام خمینی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۷)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۲)، دیوان امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- ربانی خوارسگانی، علی (۱۳۷۸)، آسیب‌شناسی اعتماد عمومی به روحانیت از منظر امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- جمعی از نویسندگان تبیان (۱۳۷۴)، روحانیت و حوزه‌های علمیه از دیدگاه امام خمینی، دفتر دهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۸۶)، «مرجع تقلیدی که قم را سیاسی کرده»، شهروند امروز، سال دوم، شماره ۳۶، شماره پیاپی ۶۷، صص ۱۴.
- قادری، سید علی (۱۳۸۴)، تعامل امام خمینی با روحانیت، رساله تألیفی، ۱۳۸۴.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۸.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۱۴۱۳)، المقنعه، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.